

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

ادامه‌ی فراز ۸۰: بسیار گریستن

«أَعْيُنُهُمْ بَاكِئَةٌ»

دیدگان‌شان گریان است.

تذکری در باب سیاق روایت

یک سیاقی را در این قسمت روایت می‌بینیم که خوب است این در ذهن رفقا باشد که بعداً ممکن است از آن استفاده کنیم. در کتاب ویرگولی که بین فراز ۸۰ و ۸۱ گذاشته شده است، به نظر زائد می‌رسد. به عبارت دیگر درست است که فراز ۸۰ یک فراز مستقل است و استاد رحمت الله علیه هم مستقل توضیحش داده‌اند ولی دو عبارت به هم عطف است. یعنی به همان قرینه‌ی «تنام أعینهم و لاتنام قلوبهم» در ادامه دارد که چشم‌هایی گریان دارند و قلب‌هایی ذاکر که «أعینهم باکیئة و قلوبهم ذاکرة» به قرینه‌ی ادامه‌اش که می‌فرماید وقتی که مردم در دیوان الهی در میان غافلین نوشته می‌شوند نام این‌ها در دیوان ذاکرین نوشته می‌شود. این‌ها همه نشان می‌دهد که

تقارنی است بین گریه‌ی چشم و ذکر قلب و متقابلاً نوشته شدن در دیوان ذاکرین و نوشته شدن در دیوان غافلین. این نکته این جا بماند.

مرور مطالب گذشته

همان طور که عرض شد پیچیدگی بحث بکاء به گونه‌ای است که نظم بخشیدن به آن سخت است. لذا در تمام مراحل سلوک بحث بکاء ابزاری شد برای کسی که در سیر است. به عبارتی شباهت گریه به نماز است. «إِنَّ الْوُضُوءَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ»^۱ را می‌شود گفت «بامتطاء البكاء». گویی بکاء نازل منزله‌ی نماز است. لذا است که می‌بینیم بکاء به گونه‌های مختلف در روایات وارد شده است. بکاء هم استغفار محسوب می‌شود، هم حمد و تسبیح و هم عجیب است که میزان واقع شده است. این که چقدر انسان در سیر و سلوک موفق است یکی از علائم بارز آن بکاء است. تا بجایی که علامت قبولی برخی اعمال گریه معرفی شده است. این نکته‌ی دوم بود.

نکته‌ی سوم نکته‌ی مهمی است. باید خوب دقت کرد. گفتیم که ریشه‌ی بکاء به لحاظ روحی به محبت برمی‌گردد. لذا گویی محب قرین گریه است. این در اشعار حافظ و به خصوص اشعار باباطاهر و سایرین مثل صائب فراوان داریم. شبیه اشعار جناب حافظ در زبان عربی در اشعار ابن فارض است. بخش حب این اشعار بیشترین و حجیم‌ترین بخش است. ریشه‌ی حب هم به اتحاد برمی‌گردد. گویی انسان از مقام وحدت جدا شد. محبت به مبدأ خودش او را به بکاء واداشت. با این استدلال روشن می‌شود که ریشه‌ی بکاء به حزن برمی‌گردد. به عبارتی چون انسان در حقیقتش با عوالم بالا و حقایق عالی اتحاد داشت و وارد دنیا شد محزون است. چرا محزون است؟ چون محبت به آن مبادی دارد که با آن‌ها متحد بود. این حزن ممدوح است. این حزن آمیخته‌ی به محبت است. چون انسان محزون است بکاء دارد. پس بکاء، حزن و محبت سه عاملی است که دائماً سالک را در دنیا تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

شواهد روایی

روایتی از امام صادق علیه السلام است که اصل آن در باب حزن یعنی باب هشتاد و نهم مصباح الشریعه است:

^۱ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَالْمُتَّفَكِّرُ مُعْتَبِرٌ وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَالٌ وَ عِلْمٌ وَ طَرِيقٌ وَ حِلْمٌ وَ شَرَفَ الْحُزْنُ مِنْ شِعَارِ الْعَارِفِينَ لِكَثْرَةِ وَاِرْدَاتِ الْغَيْبِ عَلَى سَرَائِرِهِمْ وَ طُولِ مَبَاهَاتِهِمْ تَحْتَ سِتْرِ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْمَحْزُونُ ظَاهِرُهُ قَبْضٌ وَ بَاطِنُهُ بَسْطٌ يَعِيشُ مَعَ الْخَلْقِ عَيْشَ الْمَرْضَى وَ مَعَ اللَّهِ عَيْشَ الْقُرْبَى وَ الْمَحْزُونُ غَيْرُ الْمُتَّفَكِّرِ لِأَنَّ الْمُتَّفَكِّرَ مُتَكَلِّفٌ وَ الْمَحْزُونُ مَطْبُوعٌ وَ الْحُزْنُ يَبْدُو مِنَ الْبَاطِنِ وَ التَّفَكُّرُ يَبْدُو مِنْ رُؤْيَةِ الْمُحَدَّثَاتِ وَ بَيْنَهُمَا فَرْقٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» فَبَسَبَبِ مَا تَحْتَ الْحُزْنِ عِلْمٌ خُصَّ بِهِ مِنَ اللَّهِ دُونَ الْعَالَمِينَ قِيلَ لِرَبِيعِ بْنِ خُنَيْمٍ مَا لَكَ مَحْزُونٌ قَالَ لِأَنِّي مَطْلُوبٌ وَ يَمِينُ الْحُزْنِ الْإِنْكَسَارُ وَ شِمَالُهُ الصَّمْتُ وَ الْحُزْنُ يَخْتَصُّ بِهِ الْعَارِفُونَ لِلَّهِ وَ التَّفَكُّرُ يَشْتَرِكُ فِيهِ الْخَاصُّ وَ الْعَامُّ وَ لَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَأَسْتَعَاثُوا وَ لَوْ وُضِعَ فِي قُلُوبِ غَيْرِهِمْ لَأَسْتَكْرَاهُوا فَالْحُزْنُ أَوَّلُ ثَانِيهِ الْأَمْنُ وَ الْبِشَارَةُ وَ التَّفَكُّرُ ثَانٍ أَوَّلُهُ تَصْحِيحُ الْإِيمَانِ وَ ثَالِثُهُ الْإِفْتِقَارُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِطَلَبِ النَّجَاةِ وَ الْحَزِينُ مُتَّفَكِّرٌ»^٢

شعار یعنی نشانه‌ی عارف است. از شدت وارداتی که به قلب سالک به واسطه‌ی حزنی که قلبش را گرفته است، وارد می‌شود. و بعد هم طول مباهاتشان در تحت ستاربت پروردگار. بعد در ادامه‌ی روایت دارد که «المحزون غیرالمتفکر» یعنی انسانی که گریه می‌کند از سر حزن است نه این که فکر می‌کند و گریه می‌کند. فکر کردن و گریه کردن یعنی گریه‌ی از سر خوف و پایین تر از حزن است. حزن او باعث گریه می‌شود. حزن او به خاطر این است که می‌بیند که از چه عوالمی باز مانده است. در نامه‌های مرحوم نهبانندی به یکی از شاگردانش که سؤال کرده بوده که چه کنم که حزنم زیاد شود ایشان خیلی تند پاسخ می‌دهد. می‌گوید که تو این قدر غافل‌ی که خواسته‌ای مرا گول بزنی و خودت را هم گول می‌زنی؟ آیا کسی به مادر بچه مرده گریه کردن را یاد می‌دهد. مادر بچه مرده که فکر نمی‌کند تا گریه کند. آیا به زن حامله کسی طریقه‌ی فارغ شدن از حمل را آموزش می‌دهد؟ کنایه از این است که کسی که درد دارد و حمل دارد برای فراغ از آن به طور طبیعی گریه می‌کند. لذا می‌فرماید که «المحزون غیرالمتفکر».

^٢ مصباح الشریعه، ص ۱۸۷

انسانی که فکر می‌کند با تکلف خودش را به فکر و امی دارد در حالی که انسان محزون با تکلف به حزن نمی‌افتد. تفاوت بین تفکر و حزن این است که حزن از باطن به ظاهر می‌جوشد و تفکر از ظاهر به باطن.

پس باید دانست که بین حزن و فکر، تفاوت مبنایی دارد. فکر در باب قیامت و در نتیجه خوف و گریه خیلی تفاوت دارد با گریه‌ی در نتیجه‌ی حزن. آن گریه از خوف هم خیلی خوب است ولی این گریه با گریه‌ای که از محبت و عشق برمی‌خیزد خیلی تفاوت دارد.

بعد ایشان شاهد بر این مطلب را گریه‌ی حضرت یعقوب علیه السلام ذکر می‌فرماید. ایشان می‌گوید «إنما أشكو بثي و حزني إلى الله»^۳ یعنی من حزن و پراکندگی فکری‌ام را به نزد خدا می‌برم. از «أعلم من الله ما لا تعلمون» این استفاده را می‌کند که به واسطه‌ی این حزن من واردات غیبی‌ای بر قلب من وارد می‌شود که اگر این حزن من نبود این واردات وارد نمی‌شد؛ یعنی بستر برای ورود این واردات حاضر نمی‌شد. گویی بنده‌ی سالک در مسیر سیر الی الله به مراتب و منزل‌گاه‌هایی می‌رسد که در آن منزل‌گاه‌ها حتماً باید موجبات گریه برایش فراهم شود که تا آن گریه نباشد، تا آن حزن نیاید، تا آن التماس‌های در خانه‌ی خدا نیاید، بستر برای آن واردات غیبی برایش حاصل نمی‌شود. لذا است که در کلمات رسول اکرم هست که می‌فرماید «انّ لله في أيام دهرکم نفحات ألا فتعرضوا لها»^۴ باید این لحاظت و نفعات را مغتنم شمرد. حضرت یعقوب می‌فرماید چیزهایی به من داده می‌شود که شما نمی‌دانید. اگر یعقوب می‌خواهد به مقامی برسد که در آن مقام آن عنایاتی که به او می‌رسد باید یوسف از او گرفته شود. لذا می‌گوید که گریه را می‌کنم ولی نزد شما التماس نمی‌کنم که بروید او را برایم بیاورید.

لذا اگر در ماه رجب مخصوصاً شب‌های خوبی داشته باشد آمادگی برای شعبان حاصل می‌شود. باید قدر دانست. در ماه شعبان به خصوص این مناجات شعبانیه را خیلی بخوانید. با توجه و با آمادگی بخوانید. اگر بتوانید فقرات برجسته‌ی آن را حفظ کنید و در اوقات گوناگون خوش و به خصوص در اوقات نمازها و به خصوص در قنوت نمازها

^۳ یوسف، ۸۶

^۴ شرح اصول الکافی (صدر)، ج ۲، ص ۴۵۳

بخوانید. فراق یوسف حقیقی که امام زمان است را بهانه کنیم تا به درگاه خداوند زاری کنیم و به آن عنایات برسیم. حضرت یعقوب علیه السلام به یوسفش رسید ولی فراق او را بهانه‌ای قرار داد تا در پیش‌گاه خداوند به مقاماتی برسد. در ادامه این بیان بلند را دارد که اگر گریه را از سالک بگیرند که «وَلَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَا سَتَعَانُوا» اگر یک لحظه حزن و بکاء از قلب عارف گرفته شود به استغاثه می‌افتد در حالی که اگر این حزن به قلوب دیگران وارد شود از آن بدشان می‌آید. این را با حزن مذموم نباید اشتباه کرد. این که انسان از گرفتاری‌های دنیا و مشکلات آن نباید محزون شود بحث دیگری است. اگر هم این گرفتاری‌ها پیش آمد باید صورت انسان خندان باشد. بحث ما در مراتب عالی سلوک است که در این مراتب بکاء با انسان چه می‌کند. بکاء حزن انسان را زیاد می‌کند. گویی بکاء به آتش حزن انسان می‌دمد. حزن مایه‌ی حیات قلب سالک است.

عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَا عُبِدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مِثْلِ طُولِ الْحُزْنِ»^۵

علامت چنین حزنی بکاء در درگاه پروردگار است.

امام باقر علیه السلام به یک شخص برجسته مثل جابر جوفی که از اصحاب السرامام است روایتی را که در ادامه ذکر شده است، می‌فرماید. جابر شخصی است که به امام صادق عرضه می‌دارد که تعداد زیادی روایت را، در حدود سه هزار روایت را، از پدر بزرگوارتان شنیده‌ام که در دلم جوشش می‌کند و امام به او می‌گویند حق نداری به کسی این‌ها را بگویی. وقتی می‌پرسد چه کنم می‌فرمایند که با چاه روایت‌ها را بگو. جابر شخصی است که به تصریح امام صادق علیه السلام منا اهل البيت است. چنین روایتی را از چنین شخصی باید خیلی قدر بدانیم. امام باقر به چنین فردی این طور می‌گویند که:

عَنْ جَابِرٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ «يَا جَابِرُ إِنِّي لَمَحْزُونٌ وَإِنِّي لَمَشْغُولُ الْقَلْبِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا شَغَلَكَ وَمَا

حَزَنَ قَلْبَكَ فَقَالَ يَا جَابِرُ مَنْ دَخَلَ قَلْبَهُ صَافِي خَالِصٍ دِينَ اللَّهِ شُغِلَ قَلْبُهُ عَمَّا سِوَاهُ»^۶

^۵ مکارم الاخلاق، ص ۴۶۲

^۶ مجموعه‌ی ورام، ج ۲، ص ۱۹۳

جابر می پرسد که حزن شما و شغل قلبتان چیست؟ می فرمایند کسی که یقین خالص و پاکیزه به قلبش وارد شود، این انسان مشغول می شود و قلبش به چیزهای دیگر توجه نمی کند و لذا حزن می آید. حزن که آمد بکاء می آید.

حزن در اشعار خواجه خیلی معروف است که «بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت ...» این اوج مقام وصل است. می خواهد بگوید که حزن و گریه فقط در زمان فراق نیست. در اوج وصل هم، هم گریه هست و هم حزن هست. ایشان در لسان شعر می گوید به خاطر این که عاشق آن زمانی که محروم است و در حجاب است گریه و زاری می کند که خدایا من در حجابم. وقتی حجاب برداشته می شود یا گریه می شوق است یا حزن از این که خدایا من بیشترش را می خواهم. لذا می گوید «... و اندر آن برگ و نوا خوش ناله های زار داشت» با این که کنار گل نشسته بود باز هم گریه می کرد. «گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست / گفت ما را جلوه ی معشوق در این کار داشت»

سالک در تمام مراتب قرین گریه است. در روایت دارد که پروردگار به جناب شعیب می فرماید که ای شعیب چرا این قدر گریه می کنی؟ اگر از خوف نار است من ضمانت می کنم وارد جهنم نشوی و اگر از شوق بهشت است آن را هم تضمین می کنم. می گوید که حبا للقاءک گریه می کنم. اینجا ندارد که حالا که این طور هست گریه کن. دارد که اگر این طور هست یک پیغمبر اولوالعزمی را مأمور می کنم که خدمت کارت باشد. که مراد حضرت موسی علیه السلام است. آدم عاشق برای جزا و نتیجه گریه نمی کند. اما آثار فراوان گریه از زمین و آسمان بر او می بارد.

مطلب اول این جلسه تمام شد.

شواهد قرآنی

در قرآن چند آیه داریم که اوج برجستگی صفات بندگان خاص را با گریه پروردگار بیان می کند.

﴿و بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا﴾ (۱۰۵) وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا

﴿۱۰۶﴾ قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿۱۰۷﴾ وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا

إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿۱۰۸﴾ وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشوعًا ﴿۱۰۹﴾

^۶ اسراء، ۱۰۵ تا ۱۰۹

ما قرآن را در طی بیست و سه سال متفرق کردیم و خرد خرد و قسمت به قسمت برایت فرستادیم تا با ملایمت و با مکث برای مردم بخوانی. ای پیامبر به انسان‌ها بگو می‌خواهید ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید اما بدانید که علمای ربانی عالم بشریت این طور هستند. می‌خواهد بفرماید که علامت عالم گریه است. ظاهر آیه در مورد علمای قبلی است. ایشان این طور بودند که وقتی قرآن بر ایشان خوانده می‌شد این‌ها به سجده می‌افتادند و گریه می‌کردند. گریه را بعد از سجده فرمود. در این حال می‌گفتند که پروردگارا تو منزهی و قطعاً وعده‌ی تو محقق خواهد شد. مرحله‌ی اول از شدت هیبت الهی به سجده افتادند. بعد دوباره در این فضا تکرار می‌کند.

مرحوم علامه توصیه می‌کردند که در نماز وتر نماز شب سوره‌ی ص را انسان بخواند و بعد به خاطر آیه‌ی سجده از آن حالت به سجده بیفتد و ایشان می‌گفت که چون نماز مستحبی است اشکال ندارد. چیزی که مهم است این است که انسان از حال ایستاده به سجده بیفتد. لذا توصیه شده که انسان بین اذان و اقامه به سجده بیفتد که از مواقع استجاب دعاست.

این که می‌فرماید «بخرون للأذقان»، اولاً خور اشاره به صدای وحشتناک آبخار دارد که از ارتفاع بالا به پایین می‌ریزد. خود حرف خاء که از حروف جهردار است به همین معنا اشاره دارد. این یخرون اشاره به این دارد که با یک هیبتی زمین می‌افتند. آرام زمین نمی‌افتند که اول زانو به زمین بیاید و بعد دست. طوری می‌افتند که اول دستشان به زمین می‌افتد. گویی در برابر یک بزرگی خود را به زمین پرت می‌کنند. با چانه هم به این معناست که با تمام صورت به زمین می‌رسند. این طور نیست که سرشان را آرام بیاورند پایین. این شدت خضوع را می‌رساند. مجدداً در آیه‌ی بعدی تأکید می‌فرماید که «و یخرون للأذقان یبکون». گریه می‌کنند. «و یزیدهم خشوعاً». لذا خداوند مقام گریه را بعد از مقام خشیت و مقام خشیت را اوج علامت علما ذکر می‌کند.

به همین آیه در حدیث اباذر استشهد شده است. پیغمبر اکرم به او می‌فرمایند که سعی کن از علمای ربانی امت باشی. ایشان کسانی هستند که دائماً محزون اند و بعد به این آیه استشهد کردند. «إن الذین اوتوا العلم من قبله إذا یتلی علیهم یخرون للأذقان سجداً».

آیه‌ی بعدی آیه‌ی ۱۵۸ سوره‌ی مبارکه‌ی مریم است. عیناً همین عبارت را دارد.

«واذکر فی الكتاب ابراهیم^۸ ... واذکر فی الكتاب موسیٰ ... واذکر فی الكتاب اسماعیل إنه کان صادق الوعد^۹ ... واذکر فی الكتاب ادریس إنه کان صدیقاً نبیا ورفعناه مکانا علیا أولئک الذین أنعم اللہ علیہم من النبیین من ذرّیة آدم و ممّن حمّلنا مع نوح و من ذرّیة ابراهیم و اسرائیل و ممّن هدینا و اجتبتنا إذا تئلی علیہم آیات الرّحمن خزوا سجداً و بُکیّاً»^{۱۰}

این اسماعیل صادق الوعد فرزند ابراهیم نیست. تمام این‌ها را کسانی معرفی می‌کند که به ایشان نعمت دادیم. علامت ایشان این بود که ما هدایتشان کردیم و برجسته‌شان کردیم. آن‌ها مجتبی بودند. بعد می‌فرماید که وقتی آیات خداوند خوانده می‌شد این‌ها با صورت به زمین می‌افتند و در سجده گریه می‌کردند. این آیات سجده‌ی مستحب هم دارند.

چرا این آیات را خواندیم؟ پروردگار این مطالب را در مقام بکاء می‌فرماید. بعد روی دیگر سکه را می‌فرماید.

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا»^{۱۱}

می‌فرماید چرا بکاء از امت اسلام گرفته شد. چرا این‌ها که در این مرتبه و مقام بودند فرزندانشان گریه نکردند. می‌فرماید که جانشینانی بعد از آن‌ها جانشین شدند که نماز را ضایع کردند. اگر ما ذکر کثیر و ذکر اعلی را نماز بگیریم به هر میزان انسان در نمازش کم بگذارد، مطمئن باشید خداوند نعمتش را از او برمی‌دارد.

قبلاً هم این قسمت مصباح الشریعه را خوانده‌ایم. بسیار برجسته است. در روایت هست که وقتی که تو رو به پروردگار برای نماز ایستادی و اذان و اقامه را گفتی و خلاصه مقدمات نماز را هم به جا آوردی، وقتی خواستی تکبیر بگویی چه وضعی باید داشته باشی

^۸ مریم، ۴۱

^۹ مریم، ۵۱

^{۱۰} مریم، ۵۴

^{۱۱} مریم، ۵۶ تا ۵۸

^{۱۲} مریم، ۵۹

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ فَآيِسْ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَالْخَلْقِ وَمَا هُمْ فِيهِ وَفَرِّغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى وَعَايِنُ بِسِرِّكَ عَظْمَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَادْكُرْ وَقُوفَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى هُنَالِكَ تَبْلُوْا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَقِفْ عَلَى قَدَمِ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ فَإِذَا كَبَّرْتَ فَاسْتَضِعْ مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَالثَّرَى دُونَ كِبْرِيَاءِهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا اطَّلَعَ عَلَى قَلْبِ الْعَبْدِ وَهُوَ يُكَبِّرُ وَفِي قَلْبِهِ عَارِضٌ عَنْ حَقِيقَةِ تَكْبِيرِهِ فَقَالَ يَا كَذَّابُ أَ تَخْدَعُنِي وَعِزِّي وَجَلَالِي لِأَحْرَمَتِكَ حَلَاوَةِ ذِكْرِي وَلَا حُجْبَتِكَ عَنْ قُرْبِي وَالْمَسْرَةَ بِمَنَاجَاتِي»^{۱۲}

وقتی که تکبیره الاحرام نماز را گفتی همه چیز را جز پروردگار پشت سرت بینداز و کوچک بیندار. در روایت دارد که وقتی انسان تکبیر می‌کند اول خداوند به انسان رو می‌کند بعد انسان؛ به علت اوج عظمت نماز. در سایر اوقات اول انسان رو می‌کند، بعد خداوند رو می‌کند. در روایت هست که اگر بنده روی کرد که روی کرده است و الا خداوند در بار اول رویش را برنمی‌گرداند. به تعبیر عامیانه‌ی ما تحمل می‌کند. اگر بار دوم هم انسان رو نکند به او خطاب می‌شود که تو به من روی نکردی. لذا اگر از ابتدا بنده توجه کند و حضورش را حفظ کند مستقیماً نمازش را گویی در دامن پروردگار قرار می‌دهد. لذا دارد که اگر خداوند در ابتدای نماز توجه به قلب بنده اش بکند، و ببیند که در قلبش یک عروض و انحرافی از حقیقت آن تکبیر هست به او خطاب می‌کند «یا کذاب اُتخدعنی». ای دروغ‌گو! تو با من خدعه می‌کنی؟. بحث جهنم و این‌ها مطرح نیست. در این فضا می‌فرماید که من شیرینی مناجات با خودم را از تو می‌گیرم. شیرینی که گرفته شود حزن گرفته می‌شود. اگر حزن گرفته شود بکاء گرفته می‌شود.

لذا در احوال شیخ مرتضی طالقانی ذکر می‌کنند و شنیده‌ایم و نمی‌دانیم چقدر صحت داشته باشد، که نمازش را فردی می‌خواند با این که در مدرسه‌ی ایشان، ایشان خیلی مورد توجه بود. نقل می‌کنند که نماز ایشان را کسی نمی‌توانست تحمل کند از شدت حالت خضوع و خشوع و بکائی که داشت. هیبت ایشان را کسی نمی‌توانست تحمل کند.

^{۱۲} مصباح الشریعه، ص ۸۷

لذا در این آیه‌ی شریفه می‌فرماید که بعد از این‌ها نسلی آمد که نماز را ضایع کرد و از شهوات پیروی کرد. یکی از عواملی که ذکر را از انسان می‌گیرد اتباع شهوات است. بعد می‌فرماید «فسوف یلقون غیا». غی در لغت عرب یعنی حجاب. نمی‌فرماید که به زودی این‌ها را وارد جهنم می‌کنم، می‌فرماید به زودی وارد حجاب می‌شوند. سیاق روایات معنای روشنی را می‌رساند از یک سو مقام اولیای الهی که در مقام صدیقین و شهدا و بودند. علامت آن هم سجده و گریه‌ی در حالت سجده است. چرا این مقام از برخی گرفته می‌شود؟ به خاطر ضایع کردن نماز و اتباع از شهوات.

یک روایت هم به عنوان هدیه در ایام ماه رجب و برای حسن ختام بحث بکاء بخوانیم. این سفارش امیرالمؤمنین به جناب نوف است. نوف بکالی نازل منزله‌ی کمیل بن زیاد نخعی و امثال جابر جوفی است. امیرالمؤمنین علیه السلام مطالب بلندی با ایشان دارد.

«يَا نَوْفُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ أَكْبَرَ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رَجُلٍ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»

بدان که پیش خدا هیچ شخصیتی برتر از کسی که از خشیت الهی گریه کند نیست.

لذا در این ایام به خصوص شب‌ها را قدر بدانید. این که فرمود «أنا جلیس من جالسني»^{۱۴} عبارت اخرای این است که «أنا جلیس من ذاکرني». در این ایام اگر ما ذکر خداوند و انس با پروردگار را در شب‌ها داشته باشیم بدانیم که خداوند مونس ما و جلیس ما خواهد بود.

^{۱۴} فلاح السائل، ص ۲۶۷

^{۱۵} اقبال الأعمال (چاپ قدیمی)، ج ۲، ص ۶۲۸